

مسافرت با ایران بدهد تا بتواند از ایران انقلابی  
با زدید کند. " در پاسخ او، یکی از دانشجویان  
ایرانی حاضر در سمینار گفت: " آقا، اگرخواستید  
به ایران بروید، قبلا در هتل هیلتن جا رزرو کنید،  
زیرا هم‌اکنون آنجا پر از آمریکائیهائی است که  
خودشان را پیش از شما برای جوش دادن معاملات به  
تهران رسانده‌اند. البته همین سمینار هم بمنظور  
تامین راههای تازه برای حفظ بهترو بیشترین  
آمریکا در ایران تشکیل شده، ولی نگران نباشید،  
در شرایط فعلی جا برای شما هم کاملاً باز  
است. " (۱)

.....

ما جرای نوفل لوشاتون نمودار بسیار گویائی از نقش  
حسابگرانه و غیر اخلاقی مقامات مسئول اروپائی در  
پیروزی فاجعه در ایران بود. بارها، بمنظور "رفع و  
رجوع" این جرم، گفته اند که دولت فرانسه هنگام ورود  
خمینی به پاریس درباره روشی که میباید نسبت به او در  
پیش گیردا ز شاه نظر خواسته و شاه گفته بود که با اقامت وی  
در فرانسه مخالفتی ندارد. ولی این حسن نیت شاه برای  
اینکه مقامات فرانسوی را در محظور نگذارند دلیل موجهی  
بر این نمیتوانست بود که این دولت مسئولیتهای خاص خود  
را در اینکه پایتخت خویش را رسماً بصورت یک مرکز تحریک  
و انقلاب علیه یک دولت دیگر در دنیا وردنا دیده بگیرد، چه  
برسد با اینکه عملاً حدا علی کمک را نیز بدو بکند:

" دانشمندان ایران شناس ذیصلاحیتی قبلا در مورد

---

۱ - از هفته نامه "ایران آزاد"، پاریس، ۲۴ اردیبهشت  
۱۳۶۲

آنچه سرانجام بصورت یکی از بزرگترین اشتباهات سیاسی فرانسه درآمد، هشدار لازم به دولت فرانسه داده بودند. منظور ما از این اشتباه پناه دادن به خمینی در خاک فرانسه و اعطای امکان بیحد و حصر آزادی بیان بدو برخلاف تمام مقررات و موازین بین المللی مربوط به پناهندگی سیاسی است." (۱)

"از همان هنگام استقرار خمینی در خاک فرانسه، پاریس بصورت کانون بین المللی براندازی و ویرانگری علیه ایران درآمد. خانه کوچک نوفل لوشاتو صحنه جنب و جوشی بیسابقه شد. نمایندگان مطبوعات و رادیوها و تلویزیونها دست بدست یکدیگر دادند تا این ملای ناشناخته را بصورت شخصیتی تاریخی در آورند. بی آنکه در این راه محدودیتی داشته باشند." (۲)

"شخصیت خمینی بکلی در پاریس ساخته شد. در آنجا بود که خطوط بیست و چهار ساعتی تلفنی، ارتباطات رادیویی، تسهیلات هوایی برای حمل و نقل نوارهای نطقها و پیمای اودرتحریک به انقلاب، در اختیار وی نهاده شد. بدون اقامت در پاریس خمینی هیچوقت شخصیت جهانی پیدا نمیکرد. من این موضوع را با قاطعیت یادآوری میکنم، زیرا در آن زمان خود من برای دیدار او در نوفل لوشاتو بودم." (۳)

- ۱ - Jacques Chirac در مصاحبه با مجله *Politique internationale*، چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص ۶۵
- ۲ - Edouard Sablier در کتاب *Iran, la poudrière* چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص
- ۳ - حسن نزیه، در مصاحبه با *Figaro Magazine*، چاپ پاریس، ۴ اکتبر ۱۹۸۰

" در روزهای آخر اقامت خمینی در فرانسه با او مانند یک رئیس کشور رفتار میشد. رادیو همیشه از او بالقب عالیجناب نام میبرد، و ۱۳۰ پلیس ویژه ما مور حفاظت وی بودند. و تیکه آیت الله بجانب تهران عزیمت کرد. شهردار نوفل لوشاتو با شال سهرنگ رسمی خود بدو سلام داد، و نام جمبوجست ارفرانس را که حامل او بود "انقلاب" گذاشتند فقط فردای شب قتل هویدا بود که خانم "فرانسوازژیرو" وزیر کابینه ژیسکار دستن نوشت: " دست ما فرانسویان به خون این جنایت آلوده است"، و ماریان (۱) با وحشت و نفرت دریافت که آن کس که وی بدو شیر داده بود، در اکولائیسی بیش نبوده است." (۲)

"پیرامون خمینی را اعضای فعال مهمترین سازمانهای جاسوسی جهان، C.I.A.، K.G.B.، S.D.E.C.E. اینتلیجنس سرویس و غیره احاطه کرده بودند. حتی سازمان سیا خانه‌ای در جنب محل اقامت او اجاره کرده بود." (۳)

"ما موران آمریکائی کوشیدند اطرافیان خمینی را کاملاً در دست خود بگیرند. فهرستی از این "اطرافیان" چندی بعد از آن در مجله " نیوول سولیداریته" ارگان حزب کارگزاران اروپائی در پاریس، تحت عنوان "چه کسانی خمینی را اداره میکنند؟" به چاپ رسید." (۴)

- 
- ۱ - Marianne، سمبول جمهوری فرانسه
  - ۲ - Christian Pahlevan در مجله Politique internationale، بهار ۱۹۸۴
  - ۳ - Edouard Sablier در Iran, la Poudrière، چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص ۶۵
  - ۴ - هوشنگ نهاوندی، در کتاب Anatomie d'une Révolution، چاپ پاریس، ۱۹۸۱

" در خانه خمینی در نوفل لوشاتو یک سرویس ارتباط  
مستقیم رادیویی با آلمان شرقی مشغول کار بود و  
دست کم دوتن از آزموده ترین ما موران سازمان  
" کا. گ. ب " جزو اطرافیان وی انجام وظیفه  
میکردند که کار اصلی آنها کنترل مخابرات رادیویی  
با برلن شرقی و از آنجا داخله ایران بود. " (۱)  
رئیس جمهوری وقت فرانسه در راه پیشبرد این  
سیاست حتی حاضر به ایفای نقشی شد که در اصطلاح جاری  
سیاست از آن بعنوان " جاسوس دو جانبه " یاد میکنند، بدین  
ترتیب که پیش از شرکت در کنفرانس معروف " گوادلوپ "،  
محرمانه با " آقا " ساخت و پاخت کرد و بدو اطمینان داد  
که در این کنفرانس کارها را طبق میل او انجام خواهد داد؛  
" نکته قابل توجه اینکه امام پیشاپیش از موضع  
دولت فرانسه در این کنفرانس اطلاع داشتند و در  
ملاقات با نمایندهٔ رئیس جمهوری فرانسه از این  
موضع گیری تشکر نمودند. اطلاع امام ظاهراً از طریق  
صادق قطب زاده بدست آمده بود، بدین ترتیب که  
یک هفته قبل از کنفرانس گوادلوپ، وزارت امور  
خارج فرانسه با صادق قطب زاده تماس گرفت  
بود. علت این تماس با قطب زاده چنین توضیح  
داده شده: " ... و بسیار به آیت الله خمینی نزدیک  
بود، تا بدان حد که او را داماد بیغمبر شناخته  
بودند. " فرانسه و آنها که میدانستند مسئله ایران  
در کنفرانس گوادلوپ مطرح خواهد شد، از قطب زاده  
خواستند برای آنها روشن کنند که در صورت پیروزی  
آیت الله خمینی چه نوع سیاسی از جانب حضرت آیت

---

۱ - Pierre de Villemarest در مجله La Vie française، چاپ پاریس، ۲۶ مارس ۱۹۸۴

الله اتخا ذخواهد شد. " (۱)

"در کنفرانس گوادلوپ که در اوائل ژانویه تشکیل شد، وقتیکه کارتر با جیمز کالاهان نخست وزیر انگلستان و هلموت اش میت صدراعظم آلمان فدرال و ژیسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه بدوریک میز نشست، این نظرقوت گرفت که باید کارشاه را زودتر تمام کرد. در این مورد مخصوصا ژیسکار دستن خیلی تاکید داشت... وی گفت که تنها چیزی که مورد علاقه ما است تامین نفت اروپا از جانب ایران است. ضمنا باید توجه داشته باشیم که خمینی که اکنون در فرانسه بسر میبرد آدمی چندان غیر منطقی نیست و او شینگتن باید خودش را با این واقعیت سیاسی تطبیق بدهد." (۲)

"رئیس جمهوری فرانسه مؤکدا به کارتر توصیه کرد که هر چه زودتر با مخالفان شاه تماس بگیرد، زیرا که در این مورد خود دولت فرانسه نیز بر اساس اطلاعات خصوصی تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد." (۳)

چهار سال پیش از آن، همین آقای ژیسکار دستن در پذیرائی رسمی از شاه ایران در ورسای، در مقام رئیس جمهوری فرانسه تأکید کرده بود که "دوستی

---

۳۰۱ - Pierre Salinger در کتاب America Held Hostage, The Secret Negotiations، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۴۱ و ۴۲

۲ - Barry Rubin در کتاب Paved with good Intentions، چاپ لندن، ۱۹۸۰، ص ۲۴۵

ستایش آمیز ما نسبت به شما بقدری عمیق است که هیچ عاملی امکان وارد آوردن خللی را در آن نخواهد داشت." (۱). همین حضرت رئیس جمهوری در زمستان آن سال برای محکم کاری در مورد اُمضای قرارداد اتمی فرانسه و ایران، با هلیکوپتر از پاریس به سن موریتس رفت تا بقول خودش افتخار صرف جای را با اعلیحضرت داشته باشد.

"کنفرانس گوادلوپ که روز ۵ ژانویه ۱۹۷۹ با شرکت روسای جمهوری آمریکا و فرانسه و صدراعظم آلمان فدرال و نخست وزیر وقت انگلستان تشکیل شد، بر سیاست مشترک غرب درباره تغییر رژیم در ایران صحنه‌هایی نهاد. از آن ببعد همه چیز یکبار افتاد تا عزیمت قطعی شاه و سقوط سلطنت را در ایران تسریع کند. از جمله این کارها این بود که عده‌ای از عناصر مؤثر ساواک که با سرویسهای جاسوسی غرب بسیار نزدیک شده بودند، و نیروی هوایی که قویا توسط مستشاران آمریکایی رهبری میشد، آشکارا بِنفع انقلاب ایران وارد میدان شدند، و فشارهای دیپلماتیک برای تسهیل انتقال قدرت در تهران روز بروز بیشتر شدت گرفت." (۲)

"بعدا ز کنفرانس گوادلوپ کوشش شد که سرویسهای ویژه ایران بخصوص ساواک در خدمت خمینی بکار گرفته شوند. این نقش بعهده ژنرال حسین فردوست گذاشته شد که مردموردا اعتماد سرویسهای ویژه آمریکا و سایر سرویسهای بود که با ساواک و اداره دوم ایران پیوستگی داشتند. فردوست از

---

۱ - Giscard d'Estaing، در ضیافت شام کاخ  
ورسای، ۲۴ ژوئن ۱۹۷۴

این راه اقدام کرد که در داخل سرویسهای ویژه ایران دستکاری بکند. بهمین دلیل قسمت مهمی از کارکنان ساواک به اختیار جمهوری خمینی درآمدند. خود فردوست نیز مشاور نظامی و امنیتی خمینی شد، و چنانکه مطبوعات بین المللی نوشته اند در این مقام سفرهای متعددی به خارج از ایران، منجمله به آمریکا، به حساب رژیم تازه ایران انجام داد. (۱)

و این همان سازمان ساواک بود که ویلیام سالیون، سفیر کبیر ایالات متحده، در توصیف آن در کتاب خود "مأ موریت در ایران" نوشته است:

"ساواک تحت اداره کارشناسانی بود که روشهای لازم را برای کار از نظر اطلاعات و ضد اطلاعات، در ایالات متحده آمریکا و بعد از آن در اسرائیل آموخته بودند." (۲)

.....

" دولت آمریکا تصمیم گرفت نماینده‌ای برای مذاکرات نهائی نزد آیت الله خمینی به نوفل لوشاتو بفرستد. برای اینکار تئودور الیوت بازرگانی کل وزارت امور خارجه آمریکا که دیپلمات سابقه‌داری بود و خاورمیانه را می‌شناخت و قبلاً نیز مدت‌سی در سفارت آمریکا در تهران خدمت کرده بود و با زبان فارسی آشنائی داشت در نظر گرفته شد... ولی چهل و

---

۱- David Shumer در کتاب سقوط شاهنشاهی ایران چاپ کالیفرنیا، ص ۶۸

۲- William Sullivan در Mission to Iran چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۹۶

هشت ساعت پس از پایان کنفرانس گوادلوپ جیمی کارتر مأموریت ایوت را لغو کرد... شگفت آور اینکه سه روز بعد از لغو این مأموریت، همین آقای جیمی کارتر یکبار دیگر عقبگرد کرد و تشخیص داد که تماس مستقیم با خمینی ضرورت دارد. بدین ترتیب در نخستین ساعات بعد از ظهر روز دهم ژانویه طی یک مکالمه تلفنی از ژیسکا ردستن رئیس جمهوری فرانسه خواست که پیام شخصی او را به خمینی برساند. این پیام حاکی از این بود که بدو گفته شود شاه بزودی از ایران خواهد رفت، فقط رئیس جمهوری از خطر جدی یک کودتای نظامی توسط ارتش ایران نگران است. و ژیسکا ردستن نیز این مأموریت را انجام داد." (۱)

البته خیلی زود، برای جلوگیری از این خطری که اتفاقاً "رهبر کبیر" نیز در نوفل لوشاتو با اندازه آقای جیمی کارتر از آن نگران بود، "ضدخطری" بنام ژنرال هویزر با ایران فرستاده شد، ولی این راز دیگر نیگز هما نوقت از پرده بیرون افتاد که "رابطه" آقای کارتر با خمینی منحصر از مجرای ژیسکا ردستن نمیگذشته است:

"آیت الله العظمی خمینی با ممداد امروز (۲۲ ژانویه ۱۹۷۹) رمزی کلارک وزیر پیشین دادگستری آمریکا را در نوفل لوشاتو بحضور پذیرفتند. کلارک در پایان این ملاقات به خبرنگاران گفت که آیت الله خمینی را مردی خردمند و دورا زهرگونه تعصب یافته است، که کلید حل مشکل ایران را در دست دارد." (۲)

---

۱ - William Lewis و Michael Ledeen در کتاب Debacle، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۱۷۷

۲ - نقل از روزنامه آیندگان، تهران، ۳ بهمن ۱۳۵۷



" ساعت سه بعد از ظهر ۲۲ ژانویه (۱۹۷۹) آقای  
رمزی کلارک فرستاده مخصوص آقای کارتر بسودن  
مقدمه‌وی سروضدا بقول خودش "افتخار شرفیابی  
بحضور آیت الله خمینی" را در پاریس حاصل نمود و  
این ملاقات نود دقیقه بطول انجامید. درباره  
موضوع این ملاقات اظهار نظر رسمی بعمل نیامد،  
ولی بسیاری از رسانه‌های خبری همانوقت گزارش  
دادند که کلارک حامل پیام مخصوص پرزیدنت کارتر  
بوده است. کلارک هنگام خروج از اقامتگاه خمینی  
به خبرنگاران گفت که آیت الله خمینی مرد  
روشنفکری است که بخوبی میتواند رهبری ایران را  
بعهد بگیرد. وتقریباً چهار ساعت بعد از این  
تایید رمزی کلارک، دستگاہهای خبری از قول علنی  
کنی سخنگوی آیت الله خمینی اعلام کردند که موضوع  
ملاقات بختیار با آیت الله خمینی منتفی است و  
آیت الله او را نخواهند پذیرفت، در صورتیکه روز  
پیش از آن رادیو ایران در اخبار ساعت هشت بعد از  
ظهر خود طی اطلاعیه‌ای اعلام داشته بود که با موافقت  
آیت الله خمینی آقای بختیار نخست وزیر تا چهل  
وهشت ساعت دیگر برای ملاقات ایشان به پاریس  
خواهد رفت، و دو ساعت بعد از انتشار این خبر  
ابراهیم یزدی سخنگوی آیت الله در پاریس بنوبه  
خود طی اطلاعیه‌ای همین خبر را تأیید  
کرده بود. " (۱)

" کارتر در اجرای تصمیم‌نهایی کنفرانس گوادالوپ  
یکی از دشمنان دیرینه شاه یعنی رمزی کلارک را  
که قبلاً دادستان کل ایالات متحده بوده است، برای

---

۱ - نقل از هفته‌نامه کیهان. چاپ لندن، اول فروردین

دیدار و گفتگو با خمینی بطور غیر رسمی به پاریس اعزام داشت. کلارک در سفر خود به پاریس همه جا تأکید میکرد که ما موریت رسمی از طرف کاخ سفید نداریم و فقط بعنوان یک آمریکائی که نگران سرنوشت ایران است تصمیم به دیدار خمینی گرفته است. خبرگزاری فرانسه گزارش داد که رمزی کلارک گفته است این درست است که وی قبل از این سفر به وزارت امور خارجه آمریکا و بعد به ایران رفته بوده، اما این دیدارها کاملاً جنبه خصوصی داشته است. وی تأکید کرد که آیت الله العظمی مردی بسیار خردمند و فرزانه است و کلید حل مشکل ایران تنها در دست او قرار دارد. متعاقب این دیدار، رادیوی دولتی صدای اسرائیل اعلام کرد که دولت آمریکا با توجه به رویدادهای در حال گسترش ایران سیاست خود را در قبال منطقه تغییر داده است، و در چند روز آینده جزئیات این سیاست روشن میشود و اثرات آن بظهور میرسد." (۱)

"در پاریس فرستاده آقای کارتر بطور خصوصی با آقای خمینی ملاقات کرد، ولی تا این زمان آقای خمینی چیزی از گفتگوهایش با فرستاده کارتر بروز نداده است. به من نیز هیچ نگفته است. اما مقارن ملاقات نماینده کارتر با آقای خمینی، گزارشی از آقای جرج بال منتشر شد که در آن گفته شده بود وی جز آقای خمینی شخصیتی را که بتواند ایران را اداره کند نمیبیند. وقتیکه مطلب این گزارش را به آقای خمینی گفتم موج شادی در چهره اش دوید و گفت: پس کار شاه تمام است!" (۲)

---

۱ - از کتاب طرح سقوط یک پادشاه، چاپ کالیفرنیا ۱۹۸۲، ص ۴۹۵

۲ - ابوالحسن بنی صدر، در کتاب "خیانت به امید"، چاپ پاریس، ۱۳۶۲، ص ۲۸۷  
۴۱۰

و همان مقامات مسئول کاخ سفید و وزارت امور خارجه و اشینگتن که در فعالیتهای جرج بال و رمزی کلارک و سایر همکارانش اشکالی نمیدیدند، بطور منظم کوشیدند تا شاه و دولت او را از هرگونه مقابله مؤثر با آشوبگران - یعنی همان کاری که خودشان در بسیار ممالک دیگر قویا به دولت‌ها توصیه میکردند - بازدارند:

"شاه در چند فرصت مختلف به سفرای دو کشور دوست ایران آمریکا و انگلستان اطلاع داده بود که با توجه به بالا گرفتن بحران ناگزیر است آشوبها را درهم بکوبد. اما هر بار سائرس و نسن وزیر امور خارجه آمریکا که از سوی کارتر پشتیبانی میشد، مخالفت شدید آمریکا را با اعمال قدرت از جانب شاه ابراز داشت... و وقتی هم که کاربرد ترازبند شد، در اوائل ژانویه ۱۹۷۹ آشکارا از شاه خواسته شد که ایران را ترک گوید. از جانب دیگر، بطوریکه برژینسکی در خاطرات خود مینویسد سفیر انگلستان در تهران نیز بطور منظم از سازش با جنبش مخالفان شاه طرفداری میکرد. حتی پیش از آن، یعنی در ماههای نوامبر و دسامبر ۱۹۷۸ که رژیم شاه به آستانه سقوط رسیده بود، رئیس اداره حقوق بشر در وزارت امور خارجه آمریکا معاون خود "استیون کوهن" را به تهران فرستاد تا از سفیر آمریکا بخواهد که تعهد آمریکا را در مورد حقوق بشر به شاه یادآور شده و از وی درخواست کند که بهیچ قیمت اقدام به سرکوبی مخالفان خود نکند." (۱)

نقش مستقیم کاخ سفید در تسریع سقوط شاه، نه

---

۱ - Elie Kadourie در مقاله: Disastrous Years when U.S. Foreign Policy Fumbled and Stumbled نقل از مجله Encounter، نوامبر ۱۹۸۴

تنها شخص شاه بصراحت در آخرین خاطرات خود (۱) در اشاره به ما موریت پنهانی ژنرال هویزر در سفر اعلام نشده او بایران تذکر داد، بلکه مقامات مسئول درجه اول خود آن کشور منجمله ژنرال الکسندر هیگ فرمانده وقت نیروهای اتحادیه آتلانتیک و وزیر امور خارجه بعدی آمریکا نیز آنرا صریحاً مورد تأیید قرار دادند، بطوریکه هیگ بهمین مناسبت بعنوان اعتراض بدین سیاست ناجوانمردانه استعفا کرد:

"اندکی پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران در تاریخ چهارم نوامبر، ژنرال الکسندر هیگ فرمانده پیشین نیروهای پیمان آتلانتیک در اروپا و وزیر امور خارجه بعدی ایالات متحده، در گفتگویی با سیاستمداران و بازرگانان آمریکائی دولت کارتر رابه تسریع در سقوط شاه متهم ساخت. واشینگتن پست درباره این گفتگو نوشت که در ماه ژانویه ۱۹۷۹ ژنرال دیوید جونز رئیس ستاد مشترک نیروهای آمریکا در تماس تلفنی با ژنرال هیگ بدو اطلاع داده بود که دولت کارتر در نظر دارد ژنرال هویزر را که با نظامیان ایران روابطی استثنائی دارد به ایران بفرستد. هیگ ما موریت ژنرال هویزر معاون خود را سرپوشی برای اقدامات آمریکا علیه شاه تلقی کرد، زیرا سائرس و نسنس وزیر امور خارجه آمریکا مایل بودند که شاه هرچه زودتر از مسند قدرت برداشته شود، و بنظر هیگ ما موریت هویزر این امر را تسهیل میکرد. هیگ به ژنرال جونز اطلاع داد که مایل نیست خودوی یا معاون او یا ارتش آمریکا در چنین اقدام نامطلوبی شرکت داشته باشند، ولی روز بعد، از

---

۱ - The Shah's Story. An Autobiography

چاپ لندن، ۱۹۸۰، ص ۱۸۳ تا ۱۸۸

واشینگتن به هیگ اطلاع داده شد که باید این تصمیم را بپذیرد، چه بخواد و چه نخواست. چارلز دانکن که در غیاب‌ها رولدبراون نیابت وزارت دفاع را بعهده داشت با نظر هیگ شدیداً مخالفت کرد. وی دستورات خود را از آمریکا مستقیماً به معاون هیگ (هویزر) مخابره کرد و بدین ترتیب هیگ کنار گذاشته شد. (۱)

نه تنها برای خود ایرانیان، بلکه برای بسیاری از آمریکائیان که به اصلت روشهای سیاسی دستگاه حکومتی خودشان اعتقاد راسخ دارند، بسیار جالب و شایسته ناپذیرفتنی است که بدانند همین دستگاه مدافع "حقوق بشر" در راه اعمال فشار بر رئیس یک کشور مستقل برای واداشتن او به تسلیم، - آنهم درست در همان وقت که رسماً در اعلام پشتیبانی از او اعلامیه میداد - چه روشهای باور نکردنی بکار برده است:

"در دیدار با بهبهانیان در هتل رباط (مراکش)، راز ناشناخته‌ای بر من آشکار شد. در پاسخ سئوالی که هزاران ایرانی دیگر نیز جوابی برای آن نیافته بودند، یعنی این که شاه چه اجباری داشت که مملکت را ترک کند. در حالیکه همه چیز از عزمست بی با زگشت او حکایت میکرد، بهبهانیان گفت: میدانی که من فقط مسئول امور مالی دربار بودم و در سیاست مداخله‌ای نداشتم، ولی تماشاگاه شدم که کیم روزولت شخصیت برجسته حزب دمکرات آمریکا که بهمین منظور به تهران آمده بود طی دیدار محرمانه‌ای با شاه بوی گفته بود: از اینکه این اولتیماتوم

---

۱ - Washington Post ، ۹ فوریه ۱۹۷۹، و "طرح سقوط یک پادشاه، چاپلس آنجلس، ۱۹۸۲، ص ۵۱۵ و ۵۱۶"

را برای شما دارم متاسفم، ولی موقعیت سیاسی آمریکا و وظیفه حزبی من این تکلیف را بمن تحمیل کرده است که بشما بگویم راهی جز خروج شما از کشور باقی نمانده، واگردراین مورد مقامی بشود آمریکا اولاً حفظ جان ولیعهد ایران را که اکنون در آمریکا مشغول تحصیل است تضمین نمیکند، ثانیاً به مستشاران نظامی خود دستور میدهد که هر چه زودتر کودتائی را علیه سلطنت برنا مه ریزی کنند. (۱) آخوندها، پس از اینکه عمری در منبر روضه خوانی از دوروئی اهل کوفه آه و ناله کرده بودند، این بار خودشان با اهل کوفه پیمانی بستند که هم برای خودشان و هم برای اهل کوفه پیمانی پربرکت بود، و البته این بار نیز این برکت بقیمت خون مردمی حاصل شد که بعدها در بیابانهای نه چندان دور از کربلا توفیق شهادت یافتند. منتها این "اهل کوفگی" که برای یزید خوش عاقبت بود، برای آخوند عالی مقام کاخ سفید برکتی همراه نیاورد.

.....

برای روشن شدن ماهیت واقعی ادعاهای حقوق بشر "عالیجنابان" کاخ نشین، و درجه اصالت پرنسیب های بشردوستانه آن کسانی که حتی در شدیدترین بلواهای ویرانگرانه دسامبر ۱۹۷۸، به شاه پیغام میدادند که "تعهدات آمریکا را در مورد حقوق بشر در نظر بگیرد و بهیچ قیمت در سرکوبی مخالفان اقدام نکند"، تنها گذشت چند ماه از آن تاریخ کافی بود، یعنی مدت زمان لازم برای اینکه رهبر ولایت فقیه "جابیفند" و خود را فرمانده کل ۱ - جلال آهنچیان، در کتاب "طرح سقوط یک پادشاه"، چاپ لس آنجلس، ۱۹۸۲، ص ۵۲۵

قوا اعلام کنند و فرمان سرکوبی بیرحمانه کرده‌های خود  
مختاری طلب و بمباران وحشیانه شهرها و روستاهای  
کردنشین و کشتار بیدریغ زنان و کودکان را بدهد که به  
مردان آنان که در کوهستانها می‌جنگیند بدین آسانی امکان  
دسترسی نبود، و بعد هم قصابی را بنام شیخ صادق خلخالی  
برای اعدام با زندگان این کشتارها بدانجا بفرستد که  
سیاه‌ها عملش در این مأموریت مایه سپیدروئی همه  
جنایتکاران تاریخ است.

و درست در همین موقع، همین عالیجنابان بشر  
دوست و دل نازک آنسوی اقیانوس در ارتباط با این  
روش: سیاستی را در پیش گرفتند که حتی تصور آن بسیاری از  
ساده‌دلان کشور خودشان را شرمگین میکند. ولی بهتر است  
توضیح لازم را در این باره، بدون هیچ تفسیری، به  
گزارشگران آمریکائی کتاب معروف و معتبر "هزیمت"  
واگذار کنم:

"حکومت آمریکا با این پرسش مواجه شده بود که آیا  
باید با آیت‌الله در زمینه سرکوبی کردها از طریق  
ارسال اسلحه و مهمات برای تقویت موضع دولت  
جمهوری اسلامی همکاری فعالانه داشته باشد یا نه؟  
و پاسخ کاخ سفید و همه ادارات دیگری که این کار به  
آنها مربوط میشد بصورتی بی‌قید و شرط و همه‌جانبه  
"آری" بود. به پنتاگون ابلاغ شد که دستور قبلی را  
درباره توقف ارسال اسلحه برای ایران ملغی شده  
تلقی کند، و هر چه زودتر طرحی برای بهترین نحوه  
ارسال مجدد اسلحه به این کشور تهیه نماید. در ماه  
اوت دولت آمریکا تمام قطعات یدکی مورد درخواست  
جمهوری اسلامی را برای آن کشور فرستاد، و همزمان  
با آن مذاکرات تازه‌ای را بمنظور انعقاد قراردادهای  
جدید برای ارسال تسلیحات اضافی آغاز کرد. و همه

اینها در حالی انجام گرفت که گزارشهای متعددی از وجود ناراضی شدید در ارتش ایران حکایت میکرد. مثلاً خلبانانی که مأمور بمباران مواضع کردها میشدند، میدانستند که دولت مرکزی خانواده‌هایشان را گروگان خود دارد، و اگر در مأموریت خود شکست بخورند خطر تیرباران این گروگانها در میان است.

در این سرکوبی بیرحمانه کردها پای هیچیک از منافع آمریکا در میان نبود، درست بالعکس منافع واقعی آمریکا ایجاب میکرد که دولت ایالات متحده در این مورد از خمینی پشتیبانی نکند، و این درست همان موضوعی بود که چندین دولت دوست و متحد آمریکا در خاور میانه و اروپای باختری به دولت آمریکا تذکر دادند. ولی کارتر و مشاورانش مصمم بودند که برای جلب رضایت و لطف آیت‌الله از هیچ کوششی ولو آنکه به کشتار زنان و کودکان گردمنجر شود فروگذار نکنند، بهمین جهت در مورد ارسال تسلیحات و سازوبرگ نظامی چراغ سبز دادند، با این امید که این کار به تقویت روابط دو کشور منجر خواهد شد. (۱)

ولی این خوشخدمتی حتی بهمین حد نیز محدود نماند، بلکه اندکی بعد مقامات مسئول حکومت حقوق بشر به مسئولان "دولت آیت‌الله" اعتراض کردند که چرا از مسالحتی‌های بیشتر و کشنده‌تری نمی‌خواهید؟:

"درست سه هفته پیش از حمله پاسداران انقلاب به سفارت آمریکا در تهران، "گست" نماینده پنتاگون

---

۱ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debaacle، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۲۵ و ۲۲۶



برای مذاکره درباره فروش اسلحه به ایران، یکبار دیگر با معاون وزارت دفاع ایران سرهنگ کامکار مذاکره کرد. کامکار بدو گفت که در این باره از وزیر تازه این وزارتخانه، مصطفی چمران، دستورالعمل لازم گرفته است، و خوشوقت است که میتواند براساس آن با نماینده وزارت دفاع ایالات متحده درباره دریافت قطعات یدکی اضافی برای هلیکوپترهای توپدار "کبرا" بمنظور بمباران مواضع کردها تبادل نظر کند. علیرغم محیط بحرانی این ملاقات که در نیویورک انجام گرفت "گست" نماینده وزارت دفاع آمریکا پیشنهادشگفت‌انگیزی را با طرف ایرانی خود مطرح کرد، یعنی پرسید: "برای چه دولت ایران هیئتی را بمنظور خرید تجهیزات واشینگتن نمیفرستد تا فهرست جامعی از تسلیحات مورد نیاز ایران تهیه و درباره خریداری آنها مستقیماً با پنتاگون و سایر ادارات مربوطه مذاکره شود؟". کامکار با استقبال از این پیشنهاد گفت که خوشوقت خواهد شد اگر اطلاعات کاملتری درباره مأموریت‌های مشابه هیئت‌های نمایندگی اسرائیل و آلمان فدرال و غیره از آمریکا بدو داده شود. ولی "گست" در گزارش محرمانه‌ای که برای پنتاگون فرستاد یادآوری کرد که صلاح نیست درباره هیئت اسرائیلی که در همان موقع بدین منظور در آمریکا بود اطلاعاتی به ایرانی‌ها داده شود. البته بجز این یک مورد در هیچ مورد دیگری اختلاف نظری حتی تردیدی در حسن اجرای مذاکرات دو جانبه پیش نیامد. (۱)

---

۱ - همان کتاب، ص ۲۲۷

"دو هفته پیش از حمله به سفارت آمریکا در تهران، در ۲۰ اکتبر ۱۹۷۸، هنری پرکت رئیس اداره ایران در وزارت امور خارجه آمریکا شخصا به تهران آمد تا ترتیب فروش اسلحه را بدولت خمینی برای سرکوبی کردها بدهد. از نظر برخی از دیپلماتهای خارجی ساکن تهران این اقدام کوشش شتاب آمیزی تلقی شد، زیرا پرکت در این سفر بصورت "گاسه گرمتر از آتش" پیشنهادهای کمکهای اضافی را از جانب آمریکا برای تجهیز نیروهای مسلح ایران بدین کشور داد که حتی مورد تقاضای خود ایران نیز نبود. در این سفر پرکت دیدارهای متعددی با ملاهای تازه به حکومت رسیده ایران داشت، و همه کوشش او بطور محسوس صرف جلب لطف و دوستی این مقامات شد." (۱)

این منطق ظاهرا بسیار باب طبع سایر مدافعان "واقع بینان" اخلاق و حقوق بشر در کشورهای دیگر نیز قرار گرفت، زیرا از وقتیکه چوب حراج سرمایه نفت ایران توسط کارگردانان بلندیایه این جمهوری زده شد، همان دیپلماتها و بازرگانان و کارشناسان عالی قدری که قبلا از تجا و زات متعدد به حقوق بشر در ایران شدیداً ناراحت میشدند، گزارشهای پیاپی سازمان عفو بین المللی و کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد و بیانیه های اتحادیه جهانی حقوقدانان در مورد تجا و زهائی بسیار سنگین تر و وحشت انگیزتر از آن را در جمهوری اسلامی شایان توجه ندانستند، و برسم دیرین "پیر قحباگان و پیر شحباگان" تشخیص دادند که گاه میتوان با قیمت شرف، نابکاری و مردم آزاری را از سر گرفت.

---

۱- Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۲۸

وچنین بود که آقای هانس دیتریش گنشر وزیر محترم امور خارجه آلمان فدرال ، که در زمان رژیم پیشین بر اثر عذاب وجدانی ناشی از عدم رعایت کامل حقوق بشر در ایران از همراهی رئیس جمهوری کشور خویش در سفر رسمی به ایران سرباز زده بود ، قاچاقچی بی آبرویی از همین کشور را بخاطر سود کلانی که خرید اسلحه از جانب او عاید کشور آقای گنشر میکرد با اعمال نفوذ از چنگ دادگستری آلمان فدرال فرار داد ، و اندکی بعد خود با سلام و صلوات راه همین جمهوری اسلامی را در پیش گرفت ، و در ازای امضای قراردادهای چند میلیار دلاری به کنفرانس سران کشورهای بزرگ صنعتی نیز فشار آورد که با این جمهوری قابل معامله سیاست همکاری بسیار صمیمانه ترو سا زنده تری در پیش گیرند .

و با زچنین بود که نشریه معروف ساندی تایمز انگلستان در شماره ۱۸ اوت ۱۹۸۵ خود تحت عنوان "نقش انگلستان در اسلحه فروشی به ایران" نوشت :

" کلیه تلاشها برای جلوگیری از تجارت وسیع اسلحه با ایران ، بر اثر عدم همکاری مقامات دولتی انگلستان بی نتیجه مانده است ، و اکنون بر اثر اعتراض سازمانهای آمریکائی این مقامات به ناچار اعتراف کرده اند که کلیه سفارشهای مربوط به خرید اسلحه برای ارتش ایران از طریق دفتر شرکت ملی نفت ایران که در نزدیکی ساختمان اسکاتلندیارد قرارداد انجام میگیرد . مقامات آمریکائی مدعی هستند که دولت انگلستان بطور منظم اجازه حمل محموله های لوازم یدکی سلاحهای ساخت آمریکا را بطور غیر مجاز به ایران صادر کرده است و حتی با اداره گمرک انگلستان دستور داده است تا سرحد امکان از همکاری با ما موران آمریکائی برای رسیدگی باین

موارد خودداری کنند. ما موران آمریکائی برای اثبات اینکه انگلستان علیرغم تعهد رسمی خود به مرکز جهانی تجارت اسلحه برای ایران تبدیل شده است جزئیات چندپرونده را منتشر و تا کیسه کرده اند که دولت انگلستان منظمآ از تحویل اسناد مربوطه به آنان خودداری کرده است. (۱)

بر مبنای چنین حسن رابطه شرافتمندانه ای، طبعاً وظیفه بنگاه خبرپراکنی انگلستان (بی.بی.سی.) بود که با همان بیغرضی کامل که در جریان حوادث سال ۱۳۵۷ از خود نشان داده بود شنوندگان خویش را در جریان فضائل ناشناخته و محیرالعقول این جمهوری اسلامی پیشتر نیز بگذارد:

"رادیوی بی.بی.سی." در برنامۀ جام جهان نمای بخش فارسی خود اعلام داشت که در حال حاضر ایران علاوه بر ساخت موشکهای زمین به زمین، انواع موشکهای هوا به هوا و دریا به دریا و دریا به هوا را نیز آزمایش میکند. همچنین یک مدل تانک سبک تولید کرده و موفق به ساخت زیردریائی برای استفاده در آبهای کم عمق شده است. تولید قایقهای سریع السیر و نفربرهای هواپیماهای سبک آموزشی با قدرت کاربرد اسلحه و استفاده رزمی، پیروزیهای شگفت آور در ساختن قطعات یدکی هواپیماهای "اف ۱۴" و "فانتوم" بخصوص قطعات الکترونیکی آنها، و خودکفائی در تولید مهمات مورد نیاز ارتش از معجزات دیگر صنایع نظامی جمهوری اسلامی بشمار میروند. (۲)

---

۱ - هفته نامه Sunday Times، چاپ لندن، ۱۸ اوت ۱۹۸۵: "نقش انگلستان در معاملات اسلحه برای ایران"

۲ - هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۳۰ خرداد ۱۳۶۴

وباز چنین بود که پیرسالینجز روزنامه‌نگار معروف آمریکائی و سناتور ورثیس پیشین روابط مطبوعاتی کاخ سفید و اوشینگتن، که اکنون در پاریس کار میکند، در توجیه انگیزه واقعی جانبداری فرانسه از عراق در جنگ با ایران، در پاسخ سؤال نماینده صدای آمریکا، اظهار داشت:

"شاید جواب من برای شما ناراحت کننده باشد، ولی حقیقت این است که پاسخ این سؤال نیز مانند پاسخ بسیاری از سؤالات مشابه دیگر در مورد غالب تصمیمات دولتهای بزرگ جهان غرب فقط "پول" است و هیچ عامل اخلاقی یا سیاسی یا ایدئولوژیک دیگر در آن دخالت ندارد. مسئله این است که عراق میلیاردها دلار به فرانسه بدهکار است، و فرانسه میباید بهر طریقی ممکن باشد این کشور را بر سرپا نگاه دارد تا بتواند روزی مطالبات خود را وصول کند." (۱)

حتی کشورهای که عالیترین نمونه‌های دموکراسی در جهان غرب بشمار می‌آیند از این قانون صرافان برکنار نماندند. ایتالیا بطور منظم از پذیرفتن پناهندگان ایرانی و ایجاد هرگونه تسهیلاتی در کارایرانیا ن‌آواره سرباز زده است، زیرا بقول یکی از صاحبان صنایع این کشور هیچوقت با زارچنین پروتقی برای ایتالیا در ایران وجود نداشته است. وقتی که نشریه فرانسوی "کانار آشنه" در سال ۱۹۸۲ پرده از این راز برداشت که سفارت سویس در پاریس بصورت مرکز تماسهای نمایندگان جمهوری اسلامی و اسرائیل برای معاملات اسلحه در آمده است، بسیاری این احتمال را نفی کردند، ولی دوروز بعد مقامات مسئول دولت سویس موضوع را مورد تأیید قرار

۱ - نقل از هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، ۸ آذر ۱۳۶۳

دادند و حتی معلوم شد که خود سوئیس نیز با ایران هواپیما میفروشد. وقتی هم که دولت هلندگروهی از ایرانیان آواره را در تابستان ۱۹۸۵ هنگام ورودشان به فرودگاه لاهه بازداشت کرد و بجای قبول درخواست پناهندگیشان، آنان را به اجبار بازپس فرستاد، یعنی یکام مرگویی تقریباً حتمی روانه کرد، کسانی شگفت زده شدند، ولی خیلی زود یک نشریه فارسی فاش کرد که درست در همان موقع دولت هلند درباره عقد یک قرارداد دو میلیار دلاری برای شرکت درتاسیسات پتروشیمی ایران با جمهوری اسلامی مشغول مذاکره بوده است. (۱)

.....

در نوزدهم سال ۱۳۶۴ (۲۲ مارس ۱۹۸۵) روزنامه اسرائیلی "داوار" قطعه شعری را از "خئیم گوری" سخنسرای معاصر اسرائیل درباره قربانیان جنگ ایران و عراق چاپ کرد که فردای آنروز ترجمه آن در بخش فارسی "صدای اسرائیل" چنین پخش شد:

"اجساد این قربانیان در نزارهای با تلاقی شـرق  
دجله بر زمین پراکنده شدند، که یک یک و دود و ده  
ده و شاید صد در همان نقطه‌ای که داس مرگ بر سرشان  
فرود آمد، به خاک و خون غلتیده بودند، من  
نام هیچکدامشان را نمیدانم، فقط میدانم که  
اینان سربازان جان باخته با تلاقها هستند که در  
رژیم اسلامی پیشاپیش "شهید" خوانده میشوند، و  
بسوی بصره و بغداد فرستاده شدند تا بقول خودشان  
دشمن کافر را از پای در آورند و راه را بسوی

۱- نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۱ شهریور ۱۳۶۴

اورشلیم بگشایند. اما این راه راناگشوده هزار  
هزار به هلاکت رسیدند. وقتی اجساد آنها نرا دیدم که  
اثر ترس بر چهره‌هایشان نقش بسته بود، اشک از  
چشمانم جاری شد و همانند کودکی که همه‌اندوه  
عالم بر قلبش سنگینی کند گریستم."<sup>۱</sup>

احساس شاعر در این منظومه دلنشین مسلما احساسی  
انسانی و صمیمی بود، ولی این صمیمیت و صداقت منکر  
این واقعیت نمیتوانست شد که این سلاح‌هایی که صدها  
هزار نفر در این کشتارهای بیرحمانه و وحشیانه قربانی  
گرفته، همان سلاح‌هایی است که توسط سوداگران مرگ  
شرق و غرب، چه شوروی، چه آمریکا، چه فرانسه و انگلستان  
و آلمان و ایتالیا، و چه بخصوص اسرائیل، به یک یا هر دو  
طرف این جنگ خانمانسوز در بهای دلارهای خون آلوده  
فروخته شده است. شش سال است که طبق آمارهای مراجع  
صلاحیت‌دار و معتبر بین‌المللی (۱) دست کم ۱۷ کشور بطور  
منظم به جمهوری اسلامی ایران و ۱۸ کشور به "جمهوری غیر  
اسلامی" عراق، در برابر دریافت همین دلارهای خونین،  
بیدریغ اسلحه می‌فروشند تا هر روز تعداد بیشتتری از  
قربانیان هر دو طرف در با تلاقها یا دشتهای ویا کوهستانهای  
دوسوی مرزایران و عراق بخاک بیفتند، و بمبهای زیادتری  
بر شهرها و روستاهای بی‌دفاع فروریزد، و در این شرایط  
سخنگوی شرکت نفت "استاندارداویل" بگوید: "خطر جنگ  
ایران و عراق در این است که ممکنست دیریا زود این جنگ  
بپایان برسد" (۲)، ونخست وزیر اسرائیل اظهار دارد:

۱ - گزارش "انستیتوی بین‌المللی پژوهشهای صلح" در  
استکهلم، مارس ۱۹۸۴، "انستیتوی بین‌المللی  
بررسیهای استراتژیک" در لندن، مه ۱۹۸۴

۲ - نقل از Le Monde, dossiers et documents،  
ویژه جنگ ایران و عراق، مه ۱۹۸۴

"امیدواری ما این است که نهضت بنیادگرای شیعه در این جنگ پیروز نشود، زیرا در اینجا ایدئولوژی مهمتر از استراتژی است و ما میدانیم که در صورت پیروزی افراطگرای شیعه خاورمیانه در ظلمت قرون وسطایی فرو خواهد رفت، ولی در عین حال خواستار پیروزی عراق نیز نیستیم، و ما یلیم این جنگ بِنفع هیچکدام پایان نیابد" (۱)، و روزنامه معتبر لوموند بنویسد:

"شاید تذکر این واقعیت جنبه شوخی زشتی را داشته باشد، مع هذا نباید آنرا ناگفته گذاشت که نگرانی اساسی فعالان نفتی - و نیز بسیاری از کشورهای تولیدکننده نفت - پس از چهار سال که از آغاز جنگ ایران و عراق میگذرد، این است که مبادا این جنگ دیرپا زود پایان یابد، زیرا در حال حاضر همه حسابهای نفتی بر اساس ادامه این جنگ تنظیم شده است. برخی از این محاسبات مخصوصاً برای تکیه دارد که ادامه جنگ بر اثر جلوگیری از افزایش ظرفیت تولید نفت بِنفع تثبیت بازار جهانی بهای نفت تمام میشود، در صورتیکه اعاده صلح میان ایران و عراق که نتیجه آن سرافراز شدن چندین میلیون بشکه تازه به بازارهاست خطر کاهش دوباره بهای بین المللی نفت را در پیش خواهد آورد که نه تنها کشورهای صادرکننده نفت، بلکه غالب کمپانیهای نفتی نیز بهیچوجه خواهان آن نیستند." (۲)

و روزنامه معتبر "ژورنال دو ژنو" نتیجه گیری

کند:

۱ - Shimon Pérès در *Politique internationale*

چاپ پاریس، تابستان ۱۹۸۵، ص ۲۳

۲ - *Le Monde*، ۲۳ دسامبر ۱۹۸۴



" جنگ خونین ایران و عراق احتمالا مدتی زیاد ادامه خواهد یافت ، زیرا این جنگ که هیچکس علاقه‌ای به پایان گرفتن آن ندارد ، ضامن حفظ تعادلی است که با دقت تمام توسط قدرتهای بزرگ - که هیچکدامشان خواهان پیروزی یکی از طرفین نیستند - حفظ میشود ، و بدین ترتیب است که این معامله خون و مرگ میتواند نه تنها ماهها ، بلکه سالها ادامه یابد ." (۱)

"جنگ ایران و عراق موهبتی الهی برای صنایع نظامی بسیاری از کشورها بوده که نه تنها کشورهای بزرگ اسلحه‌فروش ، بلکه آلمان غربی و ایتالیا و اسرائیل نیز از زمره آنها هستند . علت اینکسه ابرقدرتها و دیگر کشورهای مادرکننده اسلحه نمیخواهند جنگ ایران و عراق پایان برسد ، این است که آنها مایلند هر دو کشور منابع صنایع خود را هرچه بیشتر نابود کنند تا بعد از جنگ برای بازسازی خود احتیاج بدانان داشته باشند . این موضوع در گزارش مربوط به جنگ ایران و عراق در کتاب "اطلاعات عمومی دربارهٔ وضع نظامی جهان در سال ۱۹۸۴" تصریح شده است ." (۲)

"تناقضی که در جنگ ایران و عراق جلب توجه میکند ، این است که رهبری ایران از یکسو خود را ضد آمریکائی و ضد اسرائیلی اعلام میکند ، و از سوی دیگر آلت دست آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است . اسرائیل در طرحهای کوتاه مدت و دراز مدت خود به ادامه نبرد بین تهران و بغداد متکی است ، و اظهارات آشکار

---

۱ - نقل از روزنامه سویسی Journal de Genève ، ۹ مارس ۱۹۸۵

۲ - نقل از هفته نامه کیهان ، چاپ لندن ، ۸ فروردین ۱۳۶۴

سیاستمداران اسرائیل درباره لزوم حفظ توازن میان هر دو طرف ، تاکید کننده این نظریه است که تل آویو تشدید این جنگ را فرصت آیدآلی برای اجرای نقشه های خود که ایجا دشکاف هر چه بیشتر در صفوف اعراب است تلقی میکند. " (۱)

"حقیقت این است که هیچ تمایل واقعی برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق وجود ندارد ، زیرا همه آنهایی که قادرند این کار را انجام دهند سود خویش را در ادامه این جنگ می بینند . کافی است حساب کنیم که این جنگ چه میزان برای ایران و عراق هزینه برداشته و این پولها به کجا رفته است ؟ در سفر اخیر من به عراق ، صدام حسین از من پرسید : دیگران درباره این جنگ چه میگویند ؟ گفتم : از این "دیگران" هیچکس نه رژیم ایران را دوست دارد و نه رژیم عراق را ؛ و بعد سخنی را که درباره این جنگ از یک سیاستمدار بلندیایی عرب چند روز پیش از آن شنیده بودم برایش بازگو کردم ، که بمن گفته بود : "بگذار افعی ها باز هر عقربها کشته شوند . اینها را در منطقه دوست ندارند ، و بقیه دنیا نیز از هر دو شان بیزار است ! " (۲)

واقعیت تلخ و غیر انسانی ، ولی در عین حال انکارناپذیر منطق این " کلیدداران حقوق بشر" را ، کمیته بین المللی صلیب سرخ جهانی که از محترم ترین سازمانهای جهانی است ، در اعلامیه ای رسمی با امضای رئیس کمیته ، که نخستین اعلامیه ای از این نوع در تاریخ

---

۱ - نقل از روزنامه Bratislavá Pravda ، چاپ پراگ ، ۲۵ اکتبر ۱۹۸۵

۲ - محمد حسنین هیکل ، در مصاحبه با مجله لبنانی الشراع ، چاپ بیروت ، ژانویه ۱۹۸۵

یکصد و بیست ساله این سازمان بود، چنین توصیف کرد:

" کمیته بین المللی صلیب سرخ با کمال تأسف اعلام میدارد که کشورهای غربی بیشتر در فکر حفظ منافع بازرگانی خود در ایران هستند تا محکوم کردن تجاوزاتی که از طرف حکومت تهران بطور منظم نسبت به موازین حقوق بشر انجام میگیرد، و در نتیجه تمام اقدامات و تلاشهای صلیب سرخ جهانی برای جلب پشتیبانی کشورهای امضاء کننده موافقتنامه بین المللی ژنودر مورد رفتار با اسیران جنگی عملاً بی اثر مانده است. " (۱)

و در تفسیری برای این اعلامیه، روزنامه معروف "ژورنال دو ژنو" چنین نوشت:

" کمیته بین المللی صلیب سرخ از کشورهای امضاء کننده موافقتنامه ژنو خواسته است تا مسئولیت خود را در مورد اعمال فشار بر ایران بمنظور تعدیل رفتار خشونت بارش با زندانیان جنگی بعهده بگیرند. این قاعدتاً ابتدائی ترین وظیفه کشورهای است که خود را موظف به دفاع از موازین حقوق بشرمیدانند. با این وصف همه این کشورها خودشان را پنهان کردند، تنها بدین خاطر که نفع مادی آنها اقتضا میکرد با کشوری که دارای منابع عظیم نفتی است با دوستی را با زنگاه دارند، بخصوص در لحظاتی که جنگ خلیج فارس آخرین رمقهای آنها را میستاند و آنها را بصورت طرفهای معامله آسان تری در میآورد. ولی در این ضمن، همچنان اقلیتهائی خرد میشوند و مردمی شکنجه میبینند و

---

۱ - Alexandre Hay، رئیس کمیته بین المللی صلیب سرخ جهانی، در اعلامیه ۱۵ ژانویه ۱۹۸۵

کسانی به برابر جوخه‌های اعدام میروند، و وحشت  
وتروبرجای خودباقی میماند. مدتهاست که اروپا  
شاهد فروریختن کاخ عظیم انسانی است که خود  
دربنای آن سهمی اساسی داشته است. ولی اکنون  
این اروپا با سکوت گناهکارانه خود نه تنها از  
ایفای این نقش سرباز میزند، بلکه با زبونی  
حقیرانه‌ای اساساً سهم خویش را در ساختن چنین  
کاخ‌ی انکار میکند." (۱)

.....  
البته این ارزیابی برای تمام جهان "پیشرفته"  
غرب صادق است، و بهمان اندازه درهمه این جهان  
فراگیر است که مسیحیت یا دمکراسی در آن فراگیر است.  
برچنین مبنائی، جای شگفتی نیست اگر در این جهان

بزرگان ارزشهایی که قاعدتاً انتظار سنجش آنها با دلار  
نمیروند - و در گذشته نیز هرگز چنین سنجشی صورت نگرفته  
است - امروزه در کفه ترازوی دلار گذاشته شود، مثلاً  
بسیاری از بانوان محترمه و عقیفه بابت هتک ناموس خود  
فلان مبلغ "اصل و بهره" توسط دادگاه مطالبه کنند، یا  
سیاستمداران و ژنرال‌های عالیقدر "معامله پای پای  
شرف و دلار" را بصورت یکی از معاملات رایج سیاسی و حقوقی  
در آورند.

بدنیست بعنوان مثال، دو نمونه از این معاملات  
پای پای را که همین چندساله صورت گرفته است نقل کنم.  
یکی از این دو، در شرحی که آقای همیلتن جردن مشاور ویژه  
کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری پرزیدنت کارتر در

---

۱ - Journal de Genève ، نقل از هفته نامه  
ایران و جهان ، ۱۵ بهمن ۱۳۶۳

مورد ما برای گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران در کتاب خود نوشته، توصیف شده است :

"هنگامیکه جیمی کارتر به سمت نماینده مخصوص رئیس جمهوری تازه (رنالد ریگان) در فرودگاه فرانکفورت از گروگانهای آمریکایی که همان روز آزاد شده بودند استقبال کرد، نخستین گروگانی که وی بطرفش رفت، از جای برخاست و مؤدبانه گفت: آقای رئیس جمهوری، آنچه بیش از همه ناراحتیهای ما در مدت بازداشت برای ما اهمیت دارد، این است که بدانیم آیا بعد از آنچه بر ما گذشت، شما توانستید لاقلاً شرافت آمریکا را حفظ کنید؟ و کارتر جواب داد: اجازه دهید توضیح بدهم که پس از گروگانگیری، و بعد از آنکه حمایت زما مداران ایران از اشغالگران سفارت ایالات متحده برای ما روشن شد، من دستور ضبط و توقیف ۱۳ میلیارد دلار سپردهها و ذخایر دولت ایران را در بانکهای آمریکایی صادر کردم، در صورتیکه اکنون طبق موافقتنامه‌ای که امضا شده بیش از ۳ میلیارد دلار از این سپردهها بدولت ایران پس داده نمیشود. و گروگانها که این را شنیدند بشدت کف زدند." (۱)

معنی این گفته طبیعتاً این بود که اگر نمیتوان از شرافت آمریکا مانند یک جنتمن دفاع کرد، نمیتوان آنرا بیهای "بالا کشیدن" ده میلیارد دلار از دارایی کور و کچل های یک کشور جهان سوم جبران کرد و احیاناً چیزی هم طلبکار شد.

نمونه دوم، اقدام پرسروصدای دوزنرال بسیار

---

۱- Hamilton Jordan در کتاب *Crisis, the last Year of the Carter Presidency*, چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۴۱۳

عالیرتبه از دولتمردان جهان معامله‌گر "پایا پایی شرف و دلار"، ژنرال وستمورلند فرمانده کل پیشین ارتش آمریکا در عملیات ویتنام، و ژنرال آریل شارون وزیر سابق دفاع اسرائیل است که هر دو آنها بابت "شرافت لطمه خورده" خود بترتیب از بنگاه تلویزیونی NBC آمریکا و مجله معروف "تایم" به دادگاه شکایت بردند، زیرا به ژنرال آمریکایی تهمت غرض ورزی در اداره عملیات جنگی زده شده بود، و به ژنرال اسرائیلی مسئولیت مهمی در ماجرای کشتار در اردوگاه‌های فلسطینی صبرا و شتیلا نسبت داده شده بود. و چون این هر دو آنها خیلی به آنان برخورد کرده بود، یکی شرف لطمه خورده خود را صد و پنجاه میلیون دلار قیمت گذاری کرد، و دیگری سیصد میلیون دلار. منطق اصولی آنها در این مورد همان منطقی بود که از دیرباز اساس قضائی مکتب آخوندهای خود ما بوده است، و بر اساس آن میتوان همه جرائم، حتی آنچه را که قاعدتا با پول قابل جبران نیست، مثلاً "کور کردن چشم کسی، یا قطع آلت رجولیت او، یا پاره کردن تمام یا نصف مقعد او" را با پرداخت دیه معینی جبران کرد و در محکمه الهی ورقه تصفیه حساب گرفت، چنانکه فی المثل در اثر بسیار معتبر فقهی "جامع عباسی" تالیف شیخ بهائی معروف تصریح شده است که: "نصف خونبها واجب است بر کسی که کاری کند که یک خصیۀ مردی را، یا یک طرف فرج زنی را، یا یک نیمه مقعد مومن یا مومنه‌ای را پاره کند." (۱) و چگونه میتوان منصفانه توقع داشت که وقتیکه آخوند بابت نصف مقعد پاره شده خود حق مطالبه خونبها داشته باشد، یک ژنرال پنج ستاره بابت تمام شرف لطمه خورده خود چنین حقی را نداشته باشد؟

---

۱ - جامع عباسی، باب نوزدهم، در احکام دیات و کشتن واجب و مستحب و مکروه.

.....

چه جمع توطئه‌گران خارجی و داخلی، و چه "روشنفکران فریب خورده" بیرون و درون خانه، بخواهند و چه نخواهند، امروز طرز فکر اکثریت بزرگ ایرانیانی که با تشخیص خود فکر میکنند - و البته نه آن مغزشوئی شدگانی که در هر حال "یا امام یا امام" میگویند، همان است که اخیراً توسط یک ایرانی ناشناس، در یک نشریه<sup>۶</sup> سرشناس فارسی خارج از کشور، بسادگی چنین خلاصه شد:

"پنج سال پس از فوت محمدرضا شاه پهلوی، توجه به تحولات شش ساله گذشته بسیاری از ایرانیان را وادار به ارزیابی علل سقوط خود در این چاه مخوف کرده است. در حال حاضر بسیاری از ایرانیان بایمن موضوع واقف هستند که انقلاب سال ۱۹۷۹ چیزی بجز فتنه قدرتها برای خرابی ایران و اسارت ایرانی نبود. میلیاردها دلار استفاده امپریالیست‌ها از روی وقایع سال ۱۹۷۹ دلیل روشنی است برای اثبات این موضوع. سرکوبی تمام نیروهای انقلابی، نابود شدن نیم میلیون جوان ایرانی، نابودی کامل پایه‌های صنعتی ایران، حیف و میل شدن تمام سپرده‌های مالی ایران در خارج، ناامید کردن ملت ایران، درس عبرت دادن به تمام ملل خواهان انقلاب، و بالاخره بکارگیری هزاران هزار تحصیلکرده ایرانی در غرب، از دستاوردهای حکومت اسلامی برای غرب است. شاه به هنگام ترک ایران خوب میدانست که این انقلاب کار آمریکا، انگلیسیها و کمپانیهای بزرگ چندملیتی است که برای منافع خود تصمیم به نابودی یک مملکت گرفته‌اند. ولی افسوس که او بر مملکتی حکومت

میگرد که تحصیل کرده‌ها بیش قدرت تشخیص سراب را از آب نداشتند، و مردمش نیز متاسفانه فراموشکار، نمک‌شناس و فریب‌خور بودند.

مسلمانان شاه در دوران زمامداریش اشتباهاتی کرد. کارهایی شد که نباید می‌شد و کارهایی نشد که بایست می‌شد. ولی با احتساب تمام موانع و محدودیت‌هایی که ایران بر سر راه خود داشت، مثل بیسوادی، تعصب مذهبی، تنبلی، و از همه مهم‌تر انحطاط فرهنگی، دوران زمامداری او از پربارترین و روشن‌ترین ادوار تاریخ ایران بود. همین تاریخ است که روی او را سفید خواهد کرد. (۱)

ورشکستگی اخلاقی این "جهان بزرگان"، را چندی پیش یک رهبرشناس از خود این جهان، چنین تذکر داد:

" در فاجعه ایران، نحوه رفتار بسیاری از رهبران کشورهای دوست و متحد شاه در مورد او بهمان اندازه پست و ناهنجار و نامردانه بود که روش شاه ایران در مورد آنها، در هنگام قدرت‌ش، مردانه و بزرگ‌منشانه بود. (۲)

روش مشترک همه این بزرگواران بالانشین جهان " حقوق بشر"، چه آنها که در آنسوی اقیانوس چماق و انجیل را با هم در دست دارند، و چه "روسپیان بزرگوار" اینسوی اقیانوس که گهگاه آب توبه نیز بر سر میریزند، این است که گورکنی را با موعظه درآمیزند تا خدا و خرمارا با هم داشته باشند. و صد رحمت به آن بزرگواران دیگر که فقط چماق دارند و انجیل ندارند، و "مارکس" آنها نیز

---

۱ - نقل از نوشته "یک ایرانی ساکن ایالت واشینگتن"، در هفته‌نامه ایران تایمز، ۸ شهریور ۱۳۶۴

۲ - Richard Nixon در کتاب The Real War، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰ ص ۲۷۴



چنگی به دل نمیزند. گوئی درتوصیف همین بزرگان  
"انجیل دار" و موعظه‌های "خداپسندان" آنها بود که  
اخیرا یک صاحب‌نظر سرشناس فرانسوی نوشت:  
"درسهای اخلاقی که بزرگان جهان در ایفای رسالتی  
پیامبران به مردم جهان سوم میدهند، شایسته  
زیاد به گلهائی دارد که در گورستان میروید، زیرا  
قانون عالی مسیحیت اقتضا دارد پیش از اعدام  
محکومین، کشیشی برای آنها موعظه کند و آمرزش  
بطلبد." (۱)

و یک نشریه معتبر فارسی نیز، در همین باره شاید  
با ظرافتی کمتر ولی با صراحتی بیشتر، گفت:  
"امروز نیز مثل دیروز کشورهای غرب، چه آمریکا  
و انگلستان و فرانسه و آلمان و چه بقیه، در محاسبات  
کوتاه‌بینانه خود اشتباه میکنند. تا زمانی که  
آمریکا و متحدان غربی‌شان بخواهند سیاست خود را با  
یک ماشین حساب تعیین کنند، هم چند قدم از  
تحولات واقعی عقب خواهند بود و هم ادعاهای خود را  
مبنی بر دفاع از آرمانهای دمکراسی و حقوق بشر و  
آزادیهای فردی و اجتماعی پوچ جلوه خواهند داد.  
در این زمینه نمیتوان هم خدا را خواست و هم خرما  
را. تنظیم و اجرای یک سیاست بین‌المللی با  
استفاده از روشهای اداره یک دکان بقالی یا حتی  
یک سوپرمارکت فرق دارد... و متأسفانه در غالب  
موارد زخمها را کسانی به پیکر ملت ایران وارد  
کرده‌اند که لباس دوست برتن داشته‌اند." (۲)

---

۱ - Regis Debray، در مقاله "برای مردم  
آزاد بندگانی نیز لازم است". ماهنامه  
Le Monde diplomatique، اکتبر ۱۹۷۸

۲ - هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۵ مرداد ۱۳۶۲

.....  
آنچه در ایران سال ۱۳۵۷ روی داد، یک توطئه برای نـدازی  
"استثنائی" نبود، فقط یکی از موارد "براندازی هائی" بود  
که بطور منظم نجا گرفته است، و میگیرد، و تا وقتی هم که نظم  
اقتصادی موجود جهان برقرار باشد، کماکان انجام خواهد  
گرفت. در این باره در آغاز جلد سوم این مجموعه توضیحات  
بیشتری خواهید یافت.

دموکراسی و حقوق بشر و وابستگی به "جهان آزاد"، وقتی  
در گواتمالا بخطر افتاد که "یونا بیتدفروت" توسط دولت  
"آرینس" ملی اعلام شد، و در بولیوی موقعی که دولت از تمدید  
امتیاز معدن قلع به شرکت آمریکائی سرباز زد، و در ونزوئلا  
هنگامیکه دولت وقت با استنادار وایل سرشاخ شد، و در برزیل  
زمانی که دولت گولارت حاضر به واگذاری امتیاز بزرگتری  
معدن آهن جهان به کمپانی عظیم "هاناماینینگ" نشد، و در  
شیلی وقتیکه دولت آلنده صنایع مس کشور را ملی اعلام کرد،  
و در کنگو موقعی که دولت لومومبا قصد خویش را در بهره برداری  
از معدن اورانیوم و طلا و سایر معادن منطقه زرخیز کانگوا  
بنفع خود کنگو آشکار ساخت، و در اندونزی هنگامیکه حکومت  
سوکارنودر صدور ملی کردن صنعت نفت کشور برآمد، و در نیجریا  
زمانی که با اعلام استقلال بیامنا فرامنا "بریتیش پترولیوم"  
بخطر افتاد. و البته اینها فقط نمونه هائی انگشت شمار از  
اقلام فهرستی بس دراز است، که من در باره هر کدام در جلد سوم  
این کتاب (که تقریباً تمام آن به نقش مستقیم یا غیر مستقیم  
بیگانگان در انقلاب ایران اختصاص یافته است) توضیح  
مبسوط خواهد داد.

تقریباً در همه این موارد، حکومت هائی که بنا بر رژیم های  
دیکتاتوری یا چپگرا سرنگون شدند حکومت هائی بودند که با شیوه  
دمکراتیک، و بر سیستم چند حزبی و انتخاباتی و پارلمانی روی کار  
آمده بودند، و در مقابل، در تقریباً همه آنها قیام برای "بازگرداندن  
آزادی و دموکراسی" توسط تیمسار هائی کودتاجی انجام گرفت که غالباً  
فارغ التحصیلان آموزشگاه های نظامی آمریکا یا انگلستان و یا  
فرانسه بودند.

وجه مشترک همه این "آزادسازی ها"، آماده سازی قبلی افکار عمومی جهانیان و زمینه افکار داخلی از راه یک جنگ روانی حساب شده و بسیار وسیع است که توسط امپراتوری مقتدر خبری یعنی سرنوشت سازترین نیروی عصر ما - و جانشین همه نیروهای نظامی و کشتیهای توپدار عصر استعمار کهن - انجام میگیرد، و این امپراتوری بطور در بست در اختیار جهان غرب قرار دارد. همانطور که بقول "بییتس" شاعر نامدار ایرلندی "وقتی که روشنفکران ویرانگر کارشان را بخوبی انجام داده باشند میتوان فهمید که وحی جدیدی در آستان نزول است و ظهور مسیح تازه نزدیک شده است"، و تیکه "گلوله باران" روانی امپراتوری خیر در مورد معینی آغاز شود میتوان به روشنی دریافت که "پیروزی آزادی" در کشور مورد نظر نزدیک شده است.

در استراتژی کلی این "براندازی" فرقی نمیکند که قربانیان این بمباران روانی چه نوع حکومتها و چه نوع زمامدارانی باشند. همان تاکتیکی که برای بی اعتبار کردن "الگنده" سوسیالیست و دمکرات به کار گرفته میشود، علیه "تروخیو" دیکتاتور سفاک سن دومینیک نیز اعمال میشود. بالو میو مبادر کنگو همانطور عمل میشود که با نگو دین دیدم در ویتنام میشود، و با سوکارنودرا اندونزی همانطور که با کاستیو آرماس در گواتمالا. در عوض در آنجائیکه حقوق بشر یا دمکراسی بخطر نمیافتد - بدین دلیل ساده که منافی از چند ملیتی هانیز بخطر نیفتاده است - صدائی از جانب امپراتوری خبر برنمیخیزد، حتی اگر موردی مانند مورد اندونزی باشد که یادآور یکی از بزرگترین قصابیهای تاریخ جهان با قتل یک میلیون نفر بدست "نجاتبخشان" چکمه پوشی است که هنوز هم با کمال احترام بر سر کارند، و بیست سال تمام است برفاجعه آفرینی آنها پرده خاموشی کشیده شده است. و طبعاً این "توطئه سکوت" تاهنگامیکه مصالح عالیه تری براندازی رژیم آنها را در برنامه کار خود قرار نداده باشد ادامه خواهد یافت، درست همانطور که این "توطئه سکوت" در مورد هائیتی و فیلیپین آنقدر ادامه یافت تا ناگهان در آغاز سال ۱۹۸۶ وجدان مدافعان دمکراسی را ناراحت کرد، بی آنکه معلوم شده باشد این رژیمها در آن هنگام با سالهای پیش چه فرقی کرده بودند.

تاکتیک فریبکارانه قربانی کردن ملت‌ها بنام دفاع از حقوق بشر، و سپردن آنها بدست دیکتاتورهای چکمه‌دار یا نعلین پوش و یا رهاکردنشان در جنگال هرج و مرج یک تاکتیک انحصاری دنیای غرب نیست. "اردوگاه جهانی زحمتکشان" نیز در این زمینه آزمایش‌های رضایت بخشی داده است. نه تنها استالین، رهبر کبیر خلقها، بمنظور نزدیکی با چیانگ کای شک برای کشتار صد‌ها هزار کمونیست چینی بدو سفید مهر داد و این تاکتیک را دفاع از مصالح عالییه اردوگاه سوسیالیسم نامید، بلکه در همین سالهای نزدیکتر، کارگردانان کرملین نشین با همین آسانی دست "دوستان" خود را در مصر و سودان و سوریه و عراق و لیبی - و اخیراً در ایران - برای سرکوبی بیرحمانه احزاب کمونیست در کشورهایشان بازگذاشتند، که تازه ترین بررسی رادر باره آنها میتواند در کتاب جالب "نه جنگ و نه صلح" خانم "هلن کارردانکوس" کارشناس معروف مسائل شوروی یافت .

آنهائیکه "اولویت"های امپراتوری خیر را در جنگروانی بسا اهمیت استراتژیک کشورها مرتبط می‌شمارند و نه با "اهمیت جرم" آنها، و با این ضابطه تمرکزهای "جنگ براندازی" را در مورد ایران فرع اهمیت خاص موقع جغرافیائی آن می‌شمارند، عمدتاً اشتباه میکنند، زیرا این موقعیت استراتژیک در تمام شرایط وجود داشته است و دارد، در صورتی که "گلوله باران" کشتیهای توپدار جنگروانی در تاریخ بعد از جنگ این کشور به سال ۱۹۵۰ علیه دکتر مصدق و در سال ۱۹۷۷ علیه شاه محدود ماند.

مراد از "توطئه ای" که در مورد شاه و فاجعه سال ۱۳۵۷ ز آن یاد میشود، همین نوع "نواستعماری" توطئه یعنی آماده سازی زمینه داخلی و خارجی از راه یک جنگ بی‌امان و حساب شده روانی است که نمونه کامل آن در مورد شاه انجام گرفت. برای بقیه کار نیاز زیادی به کارگردانان خارجی نیست، زیرا که همیشه در داخله جوامع مورد نظر روشنفکران، لیبرالها، حقوقدانان، آزادی طلبان و "مبارزانی" هستند که نقش تفنگدازانی را که باید در دنبال این گلوله باران پیدا شوند ایفا کنند .

و این داستانی است که تقریباً تماماً جلد دوم این کتاب به آن اختصاص یافته است .

---

۳

را هگشایان  
أهریمن

---

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

---

دیوان بدرا از خوب نشناختند. لاجرم فریب  
به میان نشان راه یافت، و آنان به اغوای  
اوزشت‌ترین اندیشه‌ها را برای خویش بر  
گزیدند. آن‌گاه جمله‌گی به دیو خشم روی  
آوردند تا به فرمان اوزندگی مردمان  
را تباہ کنند.

اوستا (اهنودگات، یسنا ۳۰، بند ۶)

---

بدین ترتیب ، درپائیز وزمستان شوم سال ۱۳۵۷ با همداستانی بسیارمنافع و بسیارحسابها و حسابگریها ، چه خارجی و چه داخلی ، با بهره‌گیری آنها از نقاط ضعف الزامی جامعه در حال تحول ایرانی ، آتشی درگرمای گرم جهش سازندگی و پیشروی این کشورافروخته شد که در کوتاه مدتی خشک و تر را یکجا در خود سوخت و خاکستر کرد . و آتشی افروزان نخستین ، در صحنه داخلی آنهائی بودند که بنام "روشنفکر" ، خواسته‌یانا خواسته ، ایفای نقش ستون پنجم ویرانگران را بعهده گرفتند .

بیاد داشته باشیم که این آتش بیاری هنیـرخاص روشنفکران ایرانی نیست ، هنرسنتی و دیرپای "بین المللی روشنفکران" است .

منظور من مطلقا تخطئه روشنفکری یا انکار نقشش بنیادی روشنفکران در تحولات اجتماعی نیست . درست بعکس ، یکی از واقعیات انکارناپذیر تاریخی را - بخصوص در آنجا که به این تحولات مربوط میشود - نقش عمیق روشنفکران در پی ریزی آنها میدانم ، هرچند که غالبا خود اینان نخستین قربانیان نوآوریهای خویش میشوند . ولی این فقط در مورد آندسته از روشنفکران مصداق میتواند داشت که واقعا فکری اصیل برای عرضه داشتن و حرفی اصیل برای گفتن دارند ، و صلاحیتی کافی برای عرضه این فکر و گفتن این حرف . و دریغ آنکه در این بازار گوهـر

فروشان ، شمار سنگهایی که با مرور ایدنمائی به سودا میآیند بسیار فزونتر از شمار درهای غلطان واقعی است ، و این همان مشکلی است که پیش از این حافظ